



# از زاد بوم تا آباد بوم

• دکتر عبدالرسول خیراندیش  
عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز

بالنده را منطقه معتدل دانسته‌اند. هر یک نیز از منطقه معتدل، سرانجام سرزمین خویش را مورد تأکید و توجه قرار داده‌اند. اما چنین استنباطی موجب نشده است تا ساکنان مناطق خشن مانند قطب و صحراها و کوه‌های بلند، خانه و کاشانه خود را واگذارند.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی در کتاب جامع التواریخ در شرح حال یکی از قبایل مغول می‌نویسد. اینان در منتهای شمال و در سرما زندگی می‌کنند. خانه نمی‌سازند و نیمه برهنه‌اند و فقط زیر درختان سکونت دارند. اما در همان حال تنها شیوه زندگی مطلوب را از آن خویش می‌دانند و بر زندگی دیگران به دیده تحقیر و تعجب می‌نگرند. در محیط‌های لطیف مانند جنگل‌ها و چمن‌زارهای استوایی نیز شواهد و نشانه‌هایی از تمایل جمعیت‌ها به جابه‌جایی دیده نمی‌شود. البته نباید حرکت‌های عظیم جمعیتی (مهاجرت) را که به دلایل معیشتی، فشارهای جمعیتی و عوامل دیگر صورت گرفته نادیده گرفت که اغلب نیز در همان منطقه معتدل بوده است. پیشی گرفتن عوامل فرهنگی بر عوامل زیستی و معیشتی در یک سکونتگاه از نتایج ناگزیر تداوم حیات جوامع بشری و توسعه آن‌ها به شمار می‌آید. این توسعه و تداوم را می‌توان موجب شکل‌گیری دو پدیده (نتیجه) دانست. اول حقوق منبعث از سکونت و تقدم در تصاحب و عمران و دیگری انس و دلبستگی حاصل از تداوم سکونت و رنجی که برای عمران و آبادی و حفظ و حراست یک سرزمین برده‌اند.

سکونت انسان در هر سرزمینی به دلیلی موجه نیاز دارد. منظور، سکونت توأم با آزادی، اختیار و مبتنی بر فعالیت و تلاش اقتصادی و فرهنگی است. بدون شک نیازهای زیستی فصل‌مقدم دلایل هر جامعه انسانی برای انتخاب سکونتگاه به شمار می‌آید. پس از آن نیازهای دفاعی، امکانات توسعه اقتصادی و... مطرح می‌شود. اما چنان‌که پراکندگی ملت‌ها را در واحدهای جغرافیایی مورد ملاحظه قرار دهیم، ممکن است همواره، در همه جا و در همه حال دلایل جغرافیایی کافی برای انتخاب سکونتگاه آن‌ها پیدا نکنیم. در همان حال انگیزه کافی یا امکانات لازم برای جابه‌جایی را نیز نزد آنان مشاهده نمی‌کنیم. این امر نشان می‌دهد دلایلی که معمولاً ملموس و محسوس نیستند نیز در باقی ماندن جمعیت‌ها در سرزمین‌هایشان مؤثر هستند و گاه حتی دیگر عوامل را نیز تابع خود می‌سازند. منظور دلایل فرهنگی، انسانی و معنوی است که نه تنها می‌توانند جبر جغرافیایی را نادیده بگیرند، بلکه آن را تحت تأثیر خود نیز قرار دهند. این سخن فقط برای این روزگار نیست که تمدن بشری چندین هزاره را پشت سر گذاشته است. بلکه در همان روزهای آغازین تمدن بشری نیز دیده می‌شود. یعنی آن هنگام که امکان جابه‌جایی‌های جمعیتی وجود داشته است.

پژوهشگران تاریخ تمدن بشری، محیط‌های جغرافیایی زیست و سکونت انسانی را به سه دسته خشن، معتدل و لطیف تقسیم کرده‌اند. در این میان متفکرانی هم چون ارسطو و بسیاری پس از او محیط مستعد برای تمدن‌سازی و تفکر

► منظره‌ای از مازندران

هگل سیری از تاریخ را به  
دست می‌دهد که از نظر  
جغرافیایی حرکتی از شرق به  
غرب دارد و نیز از نظر  
مفهومی سیری از استبداد  
مطلق به آزادی مطلق را نشان  
می‌دهد. این نظر موسوم به  
«نظریه سیر طولی در تاریخ  
جهانی» است



هر نسلی نیک بنگرد آلام و آرمان‌ها و تلاش‌ها و تقلاهای نیاکان خود را در شرایط گوناگون برای حفظ سرزمینی که در آن سکونت دارد درخواهد یافت. ملت‌هایی که در لحظاتی حساس، سستی کرده و چنان‌که می‌بایست در این راه تلاش نکرده‌اند، نسل‌های بعد را سخت در ورطه مشکلات و حتی نابودی انداخته‌اند.

آن چه در بالا گفته شد و بدیهی می‌نماید از آن رو آورده شد که دریابیم چرا مردمان، سرزمین‌های خویش را تکریم می‌کنند و با یکدیگر پیوند می‌یابند. این خاص روزگار ما نیست. در چند هزار سال پیش هم، چنین بوده است. هر ملتی در پی چنین شرایطی، زادبوم خود را «بهترین» جای دنیا می‌داند. برای این بهترین بودن نیز شرایطی مطابق با فرهنگ و بینش خود دارد. چینی‌های باستان کشور خود را «کوانگ یین» Qong-uyeen به معنای «ملک میانین» می‌نامیدند. نیز بدان «سه‌ای» Sehay یعنی کشور زیر آسمان می‌گفتند. منظور آن‌که این سرزمین درست در جایی واقع شده که برکت آسمان و خوشبختی فرود می‌آید. چینی‌ها همواره نقشه کشور خود را چنان ترسیم می‌کردند که درست در وسط جهان باشد و در میانه کشور امپراتور، گردبرگرد کشور نیز همه وحشی دانسته می‌شدند. بدین ترتیب از نگاه چینی‌ها، سرزمین‌شان تنها جای متمدن و آبادان جهان بود. لذا آن را بسیار عزیز و شایسته تکریم می‌دیدند و کسی که در آن می‌زیست بدان مفتخر و مباهی بود.

تبعات حقوقی سکونت در یک سرزمین در این جا محل بحث نیست و فقط به وجه دوم یعنی پیوند مبتنی بر «مهر» میان انسان و زادبوم می‌پردازم.

در فرهنگ ایرانی عالی‌ترین نوع پیوندی که یک یا دوسوی آن انسان باشد را پیوند مبتنی بر «مهر» می‌دانند. «مهر» که در فرهنگ ایرانی مفاهیم عشق و محبت، عهد و پیمان و عدالت را در خود دارد از دو منشأ دانسته می‌شود. مهر یا به دلیل پیوندی طبیعی مانند همخونی است، چنان‌که مادری به فرزند خویش به طور طبیعی مهر می‌ورزد یا آنکه مهر در نتیجه رنجی که برای کسی یا چیزی برده می‌شود، پدید می‌آید. برای مردمان و سرزمین‌هایشان نیز چنین است. مردمانی که روزگاری دراز در یک سرزمین زیسته و با هم درآمیخته‌اند، حتی اگر مقوله نژاد و نسب هم در کار نباشد با یکدیگر احساس آشنایی و خویشاوندی می‌کنند و بدین گونه یکدیگر را از غریبه بازمی‌شناسند. هم وطنی، هم شهری، هم ولایتی، هم محله‌ای، هم کلاسی... همه واژگانی هستند که ناظر بر پیوندی حاصل از زیستن در کنار هم می‌باشند.

در همان حال تاریخ هر ملت داستان طولانی تلاش و کوشش آنان برای دفاع از میهن و کار برای عمران و آبادی و نیز خوشبخت ساختن مردمان آن است. در این راه چه خون‌ها داده و چه رنج‌ها برده‌اند. در تاریخ هر ملت گاه به صحنه‌هایی هولناک از مبارزه مرگ و زندگی برمی‌خوریم و شاهد حماسه آفرینی مردان و زنان آن برای بقا هستیم. بدین ترتیب چنان‌که

در مملکت سبغ که اشعاری از شعرای عهد جاهلی است توصیف‌هایی زیبا و شورانگیز از سکونتگاه‌های چادرنشینان عرب که در واقع همان بیابان‌های خشک و سوزان است دیده می‌شود. به همین نحو هر ملتی برای زاد بوم خویش شرافت و ارزشی قائل است که در عمق خویش تبیین‌گر دلیل سکونت او در آن‌جا به‌شمار می‌آید.

ایرانیان نیز همواره سرزمین خویش را ستوده‌اند و بدان بالیده‌اند. باور ایرانیان قدیم چنان بوده که ایران در میانه جهان است. در جهان‌شناسی ایرانی دنیا شامل هفت کشور بود و ایران کشوری به‌شمار می‌آمد که در میانه قرار داشت. سرزمینی بلند و درخشان که ملقب به خونیرس بامی *kho-ney-ras-e-Bami* بود. این درخشندگی، بلندی و در میانه بودن از خوبی‌ها و امتیازات حاصل از موقعیت آن به‌شمار می‌آمد. چنان که نظامی‌گفته است:

همه عالم تن است و ایران دل  
نیست گوینده زین قیاس خجل  
چونکه ایران دل زمین باشد  
دل ز تن به بود یقین باشد

با مروری برداستان ایرج می‌توان این مفهوم درمیانه بودن را برابر با در «اعتدال قرار داشتن» دانست. شاهنامه فردوسی در باره ایرج می‌نویسد او شخصی نرم‌خو، خردمند و با اعتدال بود، اما برادرانش سلم و تور اهل غضب و حيله... در همان حال قلمرو آن‌ها یاسخت سنگلاخ بود و خشن یا دریا و آب. لذا از نحوه تقسیم جهان نزد فریدون شکایت کردند و گفتند بهترین و معتدل‌ترین جای جهان یعنی ایران را به ایرج داده‌ای. و دشمنی با ایرانیان را آغاز کردند.

چنین باوری را جغرافی دانان قدیم نیز داشتند. آنان به تقسیم جهان براساس هفت اقلیم نظر داشتند، ایران را در اقلیم‌های سوم و چهارم قرار می‌دادند که معتدل و پربرکت بود و به خوبی تحت تأثیر ستارگان قرار داشت. یعنی طالع و بخت را به طور کامل برخوردار بود. در روایتی تاریخی - داستانی آمده است که یک باریکی از شاهان ایران به هند حمله کرد. پادشاه هند به او نوشت ایران که جایی پر نعمت است و بهترین میوه‌ها را دارد، چرا به هند حمله کرده‌ای که چنین امکاناتی را ندارد.

باور ایرانیان به خرمی و شادابی و برکت و نعمت فراوان سرزمین خویش در ادبیات فارسی انعکاسی گسترده دارد. چنان‌که شاعر گفته است:

در چشم، دل و اندیشه ایرانیان،  
ایرانی بودن افتخار و منزلتی بلند به  
شمار می‌آمد و زندگی در سرزمین  
ایران فضیلت و ارزشی خاص  
محسوب می‌گردید. این امر غرور،  
خودباوری و عزت نفسی را به وجود  
می‌آورد که دفاع از سرزمین، حفظ  
استقلال و تلاش برای عمران و  
آبادی آن را به دنبال داشت

ژاپنی‌ها که کشورشان «نیهون» *Nihoon* نام دارد و به معنای سرزمین آفتاب طالع است و کره‌ای‌ها که کشورشان «چوزن» *Chozen* به معنای آفتاب صبحگاهی است، سربلند از چنین موقعیتی بوده‌اند. سرزمین آن‌ها این ارزش و افتخار را داشته و دارد که برخوردار از اشعه آفتاب عالم تاب باشد و در بهره‌گیری از این برکت دارای تقدم و لذا صاحب افتخار دانسته شود. در تواریخ آمده است که چنگیزخان مغول در پیامی به سلطان محمد خوارزمشاه بدو گفت سرزمین من محل آفتاب برآمدن و سرزمین تو محل آفتاب فروشدن است. از این سخن، سلطان خوارزمشاهی سخت برآشفته. پس از آن‌که مغولان تقریباً سراسر آسیا را گرفتند باز هم اصالت و شرافتی که همان چراگاه‌های مغولستان برایشان داشت، هیچ‌جا نداشت. اصالت و نجابت برای آنان مربوط به ساکنان ارکنه قون یعنی دره‌ای کوهستانی در جایی دوردست در مغولستان بود. مشهور است که ساکنان دره «کوزکو» (*Koz-ko*) در آمریکای جنوبی که عده‌ای بومی بدوی سرخ پوست هستند آن‌جا را مرکز جهان می‌دانند. هندی‌ها کشور خود را *Bihar* می‌خوانند که اگرچه این نام در اصل نام یک قبیله بوده اما بعدها معنای مواد معطر و خوشبو را یافته است.

یونانی‌ها برای سکونت در کشور خویش که بدان «هلاس» *Helas* می‌گفتند فضیلتی قائل بودند رومیان انتساب به شهر رم را موجب فضیلت و اسباب افتخار می‌دانستند و خارج از این قلمرو را متعلق به بربرها یعنی وحشیان به‌شمار می‌آوردند.

قول به سیر جغرافیایی تاریخ بر  
این باور است که تمدن از یک  
منطقه جغرافیایی شروع شده  
سپس به جایی دیگر منتقل شده  
است و بدین ترتیب همراه با سیر  
زمانی تاریخ، دارای یک سیر  
جغرافیایی است و لذا در هر زمانی  
می توان آن را در جایی دید

است، اما در پرتو مدرنیته شرایط جدیدی برای برقراری پیوند فرهنگی میان جغرافیا و انسان شکل گرفته است. برای نشان دادن این شرایط جدید به سه مقوله در دوره مدرن اشاره می‌کنم. «سیر جغرافیایی تاریخ جهانی»، «اکومنه تمدنی» و «اتوپیا».

این اندیشه که تاریخ جهانی یعنی داستان تمدن بشری دارای سیری جغرافیایی است، از اختصاصات اندیشه تاریخی دوران جدید به شمار می‌آید. در اینجا قول به بستری جغرافیایی برای تاریخ مدنظر نیست. بدیهی است که هر واقعه تاریخی و هرگونه فرآیند تکوینی در تمدن بشری مستلزم یک بستر جغرافیایی است. لیکن باید توجه داشت که دانش کهن تاریخی در این زمینه نگاهی ایستا داشت و تبدلات تمدنی را در عین حال که انکار نمی‌کرد، اما به جریان و سریان جغرافیایی تمدن تاریخ عنایتی نشان نمی‌داد. هرچند در رویکردی ماورایی به تاریخ، تحول و دست به دست شدن «دولت» میان ملت‌ها را حتی از سرزمینی به سرزمین دیگر معترف بود. اما قول به سیر جغرافیایی تاریخ بر این باور است که تمدن از یک منطقه جغرافیایی شروع شده سپس به جایی دیگر منتقل شده است و بدین ترتیب همراه با سیر زمانی تاریخ، دارای یک سیر جغرافیایی است و لذا در هر زمانی می‌توان آن را در جایی دید. در جایی تمدن یا مرده یا متوقف شده (گذشته تاریخی) و در جایی دیگر در حال متولد شدن است (آینده تاریخی) لذا در هر زمان فقط یک تمدن (اصولی - محوری) در اوج و شکوفایی دیده

که ایران چو باغی است خرم بهار  
شکفته همیشه گل کامکار

بعدها که ایرانیان با تورانیان یعنی مهاجمان به ایران درافتادند، سرزمین خویش را نظر کرده اهورامزدا دانستند و مهاجمان بدان را دیوها و اهریمن‌ها قلمداد کردند. از نظر ایرانیان، ایران سرزمینی آباد، منظم، زیبا و دلپذیر بود که دشمنانش می‌خواستند آن را ویران کنند، لذا شاعر گفته است:

دریغ است ایران که ویران شود

کنام پلنگان و شیران شود

در روایات دینی، حماسی و تاریخی ایرانی، همواره تورانیان نیرویی ویرانگر توصیف شده‌اند که روستاها و مزرعه‌ها را تخریب می‌کنند و چهارپایان را می‌کشند.

این همه نشان می‌دهد که ایرانیان نیز مانند دیگر ملل جهان زادبوم خویش را «بهترین» می‌دانستند و آن را عزیز و گرامی می‌داشتند. فردوسی در اغلب اشعار خود در اشاره به ایران واژه «آباد بوم» را به کار می‌برد.

بدین ترتیب در چشم، دل و اندیشه ایرانیان، ایرانی بودن افتخار و منزلتی بلند به شمار می‌آمد و زندگی در سرزمین ایران فضیلت و ارزشی خاص محسوب می‌گردید. این امر غرور، خودباوری و عزت نفسی را به وجود می‌آورد که دفاع از سرزمین، حفظ استقلال و تلاش برای عمران و آبادی آن را به دنبال داشت. به همین نحو ایرانیان نیز مانند ملل دیگر نه تنها کشور خویش که شهر و روستا و محله خویش را پاس می‌داشتند و به انتساب بدان افتخار می‌کردند.

هرچند نتایج حقوقی مترتب بر سکونت امروزه نیز همچنان به قوت خود باقی است و علاقه مندی به سرزمین نیز جایگاه خود را حفظ کرده است، اما بدون شک باورهای جغرافیایی کهن درباره زادبوم، دیگر به پایان رسیده است. این اندیشه سنتی درباره جغرافیا که هرکس خود را در مرکز جهان می‌یافت با پیشرفت‌های تمام عیار این علم دیگر متعلق به روزگار گذشته دانسته می‌شود. اما آیا می‌توان گفت که دیگر به نتایج فرهنگی و تربیتی حاصل از آن نیازی نیست و دیگران هرآن چه را که در سنت فرهنگی و تاریخی خویش داشته‌اند کنار گذاشته‌اند؟ پس در این روزگاران این همه تلاش ملت‌ها برای عمران و آبادانی سرزمین خویش از کجا نشأت می‌گیرد؟ جانفشانی برای دفاع از میهن و نیز کوشش برای بهروزی و خوشبختی آحاد افراد جامعه از چه منشأیی الهام می‌گیرد؟ این نکات نشان می‌دهد که هرچند یک طرح سنتی از زادبوم کم‌رنگ شده

پذیرای آن خواهد شد. آن جا که اوج تمدن است و بالطبع ثروت و علم را در خود دارد «اکومنه» نامیده می شود. می توان همان تعبیر فردوسی در مورد «آباد بوم» را در ترجمه این واژه به کار گرفت.

بدین ترتیب اکومنه تمدنی جهان در هر روزگاری در جایی بوده است، زمانی ایران، زمانی روم، زمانی جایی دیگر و اکنون اروپا و به طور کلی مغرب زمین با قدرت، ثروت، پیشرفت علمی و صنعتی و رفاه خویش این امر را نشان می دهد. سیل مهاجرت مردمان و نخبگان نیز گوشه‌ای دیگر از تحول اکومنه محسوب می شود.

در شکل‌گیری یک اکومنه تمدنی اگر باور قدما را مبنا قرار دهیم بخت و اقبال بوده است، اما در باور جدید اروپاییان عصر مدرنیته تحقق اتوپیا موجب شکل‌گیری آن به شمار می آید. اتوپیا به فارسی «ناکجا آباد» ترجمه شده و به تعبیری جامعه آرمانی و مدینه فاضله است. در پیوند با دوران مدرن این معنا را در خود داشت که جامعه آرمانی، این جهانی و تحقق یافتنی است. آن چه که توماس مور (قرن ۱۶) با طرح اتوپیا به دنبال آن بود تحقق یک جامعه با فضیلت‌های خاص خود به شمار می آید. تحولات عصر پروتستان نیز همگام با این اندیشه چهره بست، صورت دیگر مباحث اتوپیایی در انقلابات دموکراتیک قرون بعدی اروپا قابل پی‌گیری است و سرانجام در قرن بیستم مفاهیم «رشد و توسعه» جای آن را گرفت. رشد و توسعه برنامه‌ریزی شده جوامع جدید را برخوردار از ثروت، رفاه، قدرت علمی، اقتصادی، سیاسی و نظامی ساخت. پیشرفت حاصل از «رشد و توسعه مبتنی بر برنامه» موجب شد تا همه ملت‌ها و کشورها اصل و اساس فعالیت‌های خود را بر طرحی عمومی موسوم به «نوگرایی و نوسازی» قرار دهند.

فرایندی که پس از چند قرن رشد، توسعه، نوگرایی و صنعتی شدن طی شده، جهان امروز را به قطب‌های فقیر و غنی، عقب مانده و پیشرفته، شمال و جنوب... تقسیم کرده است. در همان حال و به موازات آن بحران هویت نیز پدید آمد. «بحران هویت» در جوامع پیشرفته به صورت مشکلات فردی و شخصیتی و در جوامع عقب مانده به صورت بحران ملی و فرهنگی بروز یافته است. لذا در جوامع عقب مانده یا عقب نگهداشته شده، سطح رفاه و وضعیت اقتصادی و به تعبیری میزان برخورداری از تجارت جهانی زمینه‌ای را ساخت تا بنیادهای کهن هویت و خودباوری و در نتیجه پای‌بندی به زادبوم دچار بحران گردد. بدین ترتیب می توان دریافت که

## امروزه نیز انسان‌ها نیازمند آن

هستند که جغرافیای سکونت

خویش را نه فقط امر «ممکن» بلکه

«مطلوب» ببابند. سکونت از رهگذر

«اجبار» یا «ناچار» مطلوب زیست

آزاد در دنیای کنونی نیست

می شود (حال تاریخی). یکی از مشهورترین نظریات در این باره متعلق به هگل است. او معتقد است که تمدن از چین آغاز شد که تمدنی استبدادی و پدرسالارانه داشت. سپس به هند رفت که تمدنی مبتنی بر استبداد طبقاتی یافت. پس از آن به ایران آمد. او تمدن ایران باستان را تمدنی با استبداد دولتی می داند. سپس به یونان رفت که دارای دموکراسی قومی بود. بعد تمدن به روم منتقل شد که دموکراسی طبقاتی داشت و سرانجام به اروپای غربی آمد که دارای دموکراسی کامل به شمار می آید. بدین ترتیب هگل سیری از تاریخ را به دست می دهد که از نظر جغرافیایی حرکتی از شرق به غرب دارد و نیز از نظر مفهومی سیری از استبداد مطلق به آزادی مطلق را نشان می دهد. این نظر موسوم به «نظریه سیر طولی در تاریخ جهانی» است.

نظریه دیگری نیز موسوم به «نظریه سیر عرضی در تاریخ جهانی» وجود دارد که حرکت تمدن را از شمال به جنوب و از افریقا به اروپا می داند. بعدها یک نظریه تلفیقی ایجاد شد که سیر تمدن را از افریقا به اروپا و خاورمیانه و چین، سپس دوباره به اروپا بیان می کند. اخیراً نیز با توجه به پیشرفت ایالات متحده و سپس شرق آسیا گفته شده که در این سمت ادامه مسیر داده است.

قول به سیر جغرافیایی تاریخ نشان می دهد که در هر عصری جایی از جهان در بردارنده بیشترین میزان تمدن است. جایی دچار افول و توقف شده و در همان حال جایی بالقوه

آن جا که اوج تمدن است و  
 بالطبع ثروت و علم را در خود  
 دارد «اکومنه» نامیده می شود.  
 می توان همان تعبیر فردوسی  
 در مورد «آباد بوم» را در  
 ترجمه این واژه به کار گرفت

همین امر به شمار می آید. رومیان، یونانیان، ایرانیان و دیگر ملل قدیمی فتوحات بسیار انجام دادند و در عصر امپراتوری های خویش می توانستند مکان های دیگر و حتی می توان گفت. بهتری را برای سکونت تمامی آحاد خویش برگزینند. اما هرگز چنین نکردند و همواره تعلق به سرزمینی را که متعلق به خویش می دانستند با هیچ چیزی معاوضه نکردند. این وضعیت در همین چند قرن اخیر نیز مشاهده شده است. استعمارگران اروپایی در قرن نوزدهم این امکان را داشتند که در بسیاری از نقاط کره زمین که مشخصاً امکاناتی بهتر از اروپا دارد ساکن شوند. اما فقط تعدادی از آنان به اجبار زندگی یا به امید موقت بودن مهاجرت جلائی وطن کردند و در همان حال همواره منزلت و حتی مزیت «مادربوم» هایی چون انگلستان و فرانسه را انکار نکردند. از این رو بود که حتی جماعت های بزرگ اروپایی در افریقا و اقیانوسیه و امریکا هیچ گاه حقوق سیاسی مساوی با هم نژادان خود در مادربوم هایی چون فرانسه و اسپانیا و انگلستان به دست نیاوردند. صرف نظر از مبانی حقوقی و سیاسی چنین امری، این باور فرهنگی که سرزمین مادری و اصلی را فضیلتی است که امکان انتقال آن فضیلت نیست و به عبارتی دیگر فضیلت سرزمین مادری قابل تفکیک از آن نیست را هم باید در این مورد توجه قرار داد. سخن آخر آن که حب وطن با مهر به سرزمین سرمایه ی ذاتی انسان هاست که باید آن را قدر شناخت و از آن برای بهروزی انسان ها بهره جست.

«بحران معیشت» چگونه به بحران هویت دامن زده و سیل مهاجرت های جهانی را موجب گردیده است. واقعیت آن است طرح کهن ملت ها از جغرافیای سرزمین خویش و باور بدان امروزه تا حدود زیادی جای خود را به توسعه اقتصادی، رفاه و رونق اقتصادی داده است.

چنین نیست که در طرح قدیم ملل از جغرافیا و جامعه خویش چنین عواملی (معیشت، رفاه...) دخیل نبوده باشد، بلکه همه این عوامل ذیل مفهوم «عدالت»، «رضایتی» را موجب می شد که هر تنگنای اقتصادی و فاجعه در حیات ملی را قابل تحمل می ساخت و مردمان را برای عبور از آن آماده کار و ایثار می کرد. اما در دنیای امروز این معادله معکوس شده است. شرایط به هم پیوسته اقتصاد و ارتباطات در دنیای امروز چنین شرایطی را موجب می گردد. لذا در دنیای کنونی ضمن بهره گیری از سنت های فرهنگی و سوابق تاریخی لازم است به بنیادهای اقتصادی، توسعه ای، رفاهی و به طور کلی هر آنچه که رضایت، عدالت، حیثیت انسانی... را شکل می دهد در تکوین و تقویت علاقه مندی به زادبوم، آبادبوم یا میهن مورد ملاحظه قرار داد.

زیرا میراث کهن هر چند بسیار ارزشمند است، اما به تنهایی برای زیستن در جهان کنونی کافی نیست. امروزه نیز انسان ها نیازمند آن هستند که جغرافیای سکونت خویش را نه فقط امر «ممکن» بلکه «مطلوب» ببینند. سکونت از رهگذر «اجبار» یا «ناچار» مطلوب زیست آزاد در دنیای کنونی نیست. زیرا علاقه مندی شرط آبادانی است. علاقه مندی به زادبوم طبیعی و فطری هر انسانی است، لذا در دنیای امروز سعی در ایجاد علاقه به زادبوم نیست بلکه حفظ علاقه مندی بدان مدنظر می باشد. این امر نیز آن گاه میسر می شود که زادبوم را در چهره آبادبوم بتوان دید. از این روست که در تمامی نقاط جهان تلاش برای عمران و آبادی، حفظ محیط زیست، زیبایی شهر و روستا، پاک نگه داشتن هوا، نگهداری ایجاد امکانات گردشگری، رفاه، اشتغال، ادامه تحصیل عدالت، فقط حیث انسانی... با شتاب و گستردگی فراوان جریان دارد. این نوشته بر آن نیست که تلقی از جغرافیای زادبوم و آبادبوم را تا حد «مکان های مقدس» بالا ببرد اما بدون شک تا مرزهای جغرافیای مقدس، زادبوم و آبادبوم هر مردمی جای ارتقا را دارد. باور به منزلت داشتن در سرزمینی که زندگی در آن مزیت و حتی فضیلت محسوب شود از جمله نیازهای اجتماعی و فرهنگی هر انسانی است. تجارب تاریخ بشری نیز گویای